

فصلنامه‌ی لسان‌المبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی-پژوهشی)
سال دوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی دوم، اسفند ۱۳۸۹

اندیشه‌ی شعوبی‌گری و ضدشعوبی‌گری در ادب عربی*

حسین حاتمی
دانش‌آموخته کارشناسی ارشد
پژوهشگر فرهنگ و تاریخ ایران اسلامی

چکیده

ادبیات را به یک معنا و از منظری اجتماعی می‌توان تجلیات اندیشه‌ها، روحیات، بیم‌ها، امیدها، خواست‌ها و به طور کلی ذهنیت‌های شایع و جاری در یک جامعه دانست. بر اساس همین تعریف، بازتاب و انعکاس اندیشه‌ی شعوبی‌گری و در واکنش به آن ضد شعوبی‌گری به مثابه یک جریان اجتماعی را در قرون نخستین اسلامی می‌توان در ادبیات عربی این دوره جستجو نمود. گروهی از فرهیختگان شعوبیه از آنجا که فاقد ابزارهای سیاسی لازم جهت مبارزه علیه تفکر جاهلی برتری عرب بودند، به ناگزیر یک نهضت ادبی برای طلبانه‌ی راه به انداختند تا با بهره‌گیری از این ابزار کم‌خطر اما ماندگار و اثرگذار، علم این مبارزه فرهنگی را همچنان افزایش دهند. در نقطه‌ی مقابل نیز گروهی از ادبا و خطبای عرب، با استفاده از همین ابزار به مقابله با این نهضت ادبی شتافتند. این کنش و واکنش ادبی، در نهایت موجب خلق آثار و قطعات نظم و نثر عربی ماندگاری شد. پژوهش پیش رو تلاش دارد با رویکردی تاریخی به تحلیل این کنش و واکنش ادبی و برخی از مهمترین نمودهای آن در آثار ادبی این دوره از تاریخ ادبیات عربی، بپردازد.

واژگان کلیدی

شعوبی‌گری، ضدشعوبی‌گری، ادب عربی، تفاخر نژادی، برابری

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۰/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۲/۲۵

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: hatamy_varzaneh@yahoo.com

۱- رهیافت تاریخی

پس از شهادت امام علی (ع) و روی کار آمدن امویان، جامعه اسلامی و دستگاه خلافت دچار انحراف و فساد عمیقی گردید که بسیاری از آرمان‌ها و اهداف رسالت پیامبر اسلام (ص) را به دست فراموشی سپرد و در عوض بسیاری از آداب و رسوم عصر جاهلی را احیا نمود. یکی از بارزترین این آداب و رسوم احیا شده، تفاخر به نژاد عربی و تحقیر ملل غیر عرب بود. البته این روند در زمان خلافت عثمان بن عفان زمینه سازی شده بود و بر همین زمینه بود که خویشاوندان اموی عثمان هم به آینده سیاسی خود بسیار امیدوار شدند. مسعودی در این باره می نویسد: «وقتی با عثمان بیعت کردند، گروهی از بنی امیه در خانه عثمان بودند. در این حال ابوسفیان که در آن موقع کور شده بود وارد آن مجلس شد. او سؤال کرد آیا غریبه‌ای هم در مجلس هست؟ گفتند نه، ابوسفیان گفت: ای بنی امیه با خلافت مثل توپ بازی کنید، سوگند به کسی که ابوسفیان به او سوگند می خورد من همواره آرزوی چنین روزی را برای شما داشتم، خلافت و حکومت به ارث به فرزندانان خواهد رسید» (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۶۹۹) حتی خود عمر بن خطاب خلیفه دوم نیز در برخورد با ملل غیر عرب به خصوص ایرانیان، گاهی اندیشه‌های جاهلی و تعصب آمیز داشت. برای نمونه روایت شده است که عمر دستور داده بود به هیچ یک از ایرانیان ارث ندهند مگر آنکه بین اعراب متولد شده باشد (علامه امینی، ۱۳۸۷، ج ۶: ۱۸۷)

این در حالی بود که اسلام، منادی آزادی، برابری و مساوات همه انسانها بود و برای هیچ کس مزیتی جز تقوی قائل نمی شد. رفتار پیامبر اسلام چنین بود و مسلمین صدر اسلام هم بیش و کم به همین شکل عمل می کردند. اما پس از رحلت ایشان، با خروج رهبری جامعه اسلامی از مسیر راستین خود، زمینه‌های بازگشت به فرهنگ جاهلی فراهم گردید. فرهنگی که امام علی (ع) درباره آن می گوید «خداوند حضرت محمد (ص) را فرستاد در حالی که ترساننده جهانیان و امین وحی بود و در آن زمان شما ای گروه عرب در بدترین دین و بدترین جایگاه می زیستید. در میان سنگلاخ‌های خشن و مارهای زهر آگین اقامت داشتید. آب سیاه می نوشیدید و غذای ناخوشایند می خوردید، خون یکدیگر را می ریختید و از خویشاوندان دوری می کردید. تنها در میان شما نصب شده و از گناهان دوری نمی کردید.» (نهج البلاغه) همین فرهنگ خشن جاهلی بود که چند دهه پس از بعثت پیامبر اسلام، با رنگ اسلامی در دستگاه خلافت اموی بازگشته بود. در عصر اموی با کنار گذاشته شدن تمامی توصیه های قرآن و پیامبر اسلام مبنی بر برابری و برادری، کینه‌ای که از دیرباز میان بنی هاشم و بنی امیه بود تجدید شد و جدالی که میان عدنانی‌ها و قحطانی‌ها (اعراب شمالی و جنوبی) در دوره جاهلی بود، بازگشت. شاعران نیز در عصر بنی امیه تعصب جاهلیت را در اشعار خود به حد کمال جلوه‌گر ساختند و مفاخر قبیله و قوم خود را

یادآور شدند، به گونه ای که در اشعار جریر، فَرَزْدَق و اَخْطَل که هر سه از شاعران به نام عصر اموی بودند، نمونه های آن را می توان یافت. برای نمونه شاعری از طایفه بنی اسد بن خُزَیمه، در مدح یحیی بن حیان می گوید:

الا جَعَلَ اللهُ الِيمانين كُلهِم
وَلولا عَرَبِقُ فَيَّ من عَصيبِهِ
فدى لَفَتى الفَتيان يَحِيى بن حِيان
لُقَلت، و الفأ من معدِّ بن عدنان
و لکن نَفسى لَم تَطِب بِعَشيرَتى
و طابَت له نَفسى بأبناء قَحطان

(امین، ۲۰۰۶، ج ۱: ۳۰)

ترجمه ابیات: «خدا تمام ایمانیها را فدای یحیی بن حیان کند، که بهترین جوانمردان است، اگر رگی از عصبیت در من نبود، می گفتم: هزار تن از قبیله معد بن عدنان نیز فدایش شوند، لیکن حیفم آمد که عشیره خود را فدای او کنم، بهتر آن دیدم که ابنای قحطان را فدای یحیی کنم».

در این میان ایرانیان به عنوان یک ملت غیر عرب (عجم) بیشترین تحقیرها را از حکومت بنی امیه دیدند. امویان استخدام موالی (ایرانیان مسلمان مقیم مناطق عرب نشین) را برای خود ننگ و عار می شمردند و از رفت و آمد و معاشرت با آنها اجتناب می کردند و مراد به موالی را دلیل پستی و رذالت می دانستند و از اقتدا در نماز به فقیهان موالی اکراه داشتند. (ممتحن، ۱۳۷۰: ۱۴۶) این در حالی بود که موالی بلافاصله پس از اسلام آوردن و اقامت در مناطق مسلمان نشین بویژه عراق، توانستند در بسیاری از مسائل حتی امور مذهبی از عرب زبان ها پیش افتند. در این زمینه روایت شده است که عمر بن عبد العزیز فتواری را به سه نفر واگذار کرد که از آن میان دو نفر مولی (ایرانی) بودند. وقتی عرب ها به این عمل او اعتراض کردند، عمر به آنها گفت «تقصیر من چیست اگر موالی پیوسته خود را بالا می کشند، اما شماها اینگونه نیستید.» (هداره، ۱۳۸۲، ۱۱۵)

اهانت ها و خواری هایی که اعراب اموی بر موالی روا داشتند، در خلال سطور کتاب های ادبی و تاریخی به چشم می خورد. برای نمونه گزارش شده که جریر بن عطیه، شاعر معروف عصر اموی، بر قومی از بنی عنبر وارد شد، او را مهمان نداشتند، ناچار هر چه لازم داشت با پول خرید و هنگام مراجعه گفت:

يا مالک بن طَريف انَّ بِيَعِكم
قالوا: نَبِيعُكَه بِيَعاً فَقلت لَهْم:
رَفدُ اللقرى مُفسدٌ للدينِ و الحَسبِ
بِيعوا الموالى و استحَبوا مِنَ العربِ

(امین، ۱۴۲۷، ج ۱: ۳۲)

ترجمه ابیات: «ای قوم مالک بین طریف، فروش آذوقه به مهمان، دین و شرف را فاسد می کند، به من گفتند که طعام را به تو می فروشند، من به آنها گفتم موالی را بفروشید و از عرب خجالت بکشید.» در چنین فضایی ایرانیان که بر خلاف دستورات و توصیه های قرآن و رهنمودهای پیامبر اسلام تحقیر می شدند، عمدتاً سه راه متفاوت در پیش گرفتند: ۱- قیام نظامی - سیاسی همانند

قیام های ابومسلم، استادسیس و بابک ۲- قیام های ضد اسلامی و باور به اندیشه های باستانگرایانه که در حقیقت نوعی مقاومت منفی بود (برای بحث بیشتر بنگرید به طبری، ۱۳۶۳، ج ۱۱: ۲۷۴) ۳- قیام اجتماعی، فرهنگی و ادبی. شعوبیه از این میان راه سوم را برگزیدند. بدین ترتیب اندیشه شعوبی به عنوان یک جنبش اجتماعی برای بازگرداندن اصل مساوات و برابری، واکنش رفتار حکومت گران بنی امیه بود. حاکمانی که برای خود مبانی فکری و ایدئولوژیک ساخته و سلطه خویش را - که در واقع ناشی از تعصبات قبیله ای و جاهلی بود - با آب و رنگ استدلال توجیه می نمودند. نهضت شعوبی در حقیقت به عنوان یک نهضت فکری در برابر همین اندیشه پدید آمد. این نهضت از اوایل قرن دوم هجری به صورت رسمی شروع شد و دنباله آن تا قرن ششم کشیده شد. حرکت های شعوبی گری در ابتداء بدون نام و فقط تحت عنوان مخالفت با اموی ها و مظالم ایشان صورت می گرفت و در قالب حرکت های مذهبی - سیاسی، مانند؛ خوارج و شیعه گری متبلور میگردید البته شاید بتوان گفت، نفوذ افکار مانوی، مزدکی زردتشتی در آراء و دیدگاه های شعوبی هایی تأثیر نبوده است. هم چنین جریان هایی مانند، معتزله و فرقه های دیصانیه و مرقونیه هم بر این حرکت تأثیراتی بر جای نهاده اند (امین، ۲۰۰۶: ۱۹۰)

پیشگامان شعوبیه گروهی بودند که در برابر تبعیض نژادی امویان و برخی دیگر از گروه های عرب متعصب، اعتقاد داشتند بین اقوام و ملل مختلف تفاوتی نیست. یعنی هیچ قومی بر قوم دیگر برتری ندارد. استدلال بنیادی آنها به آیه ۱۳ سوره حجرات بود که در آن قرآن تصریح می کند «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و اُنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا، ان اکر مکم عندالله اتقیکم، ان الله علیمٌ خبیر / ترجمه: «ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید خداوند دانای آگاه است.»

از نظر شعوبیه بر اساس این آیه، دین اسلام وجود ملت ها و اقوام گوناگون را به رسمیت شناخته است و از نظر قرآن هیچ یک از اقوام و نژادها بر یکدیگر برتری و فضیلتی جز تقوی ندارند. (ضیف، ۱۴۲۷: ۷۴)

دکتر شریعتی در این زمینه به درستی تحلیل کرده است که «شعوبیه روشنفکران آزاداندیش ایرانی بودند که پیش از همه و روشن تر و قاطع تر از همه اصل «بازگشت به خویش» را به صورت شعار نهضت فکری خویش اعلام نمودند. این نهضت که از سوی عناصر فکری و نویسندگان و هنرمندان و شعرا برانگیخته شد، بزرگترین مقاومت آگاهانه در برابر سیاست بنی امیه بود که بر اساس نفی و حتی تحقیر ایرانیان و برتری جویی عنصر عرب استوار بود و در حقیقت ادامه همان روح جاهلی بود. نهضت شعوبیه در برابر سیاست دستگاه خلافت اموی که

برای توجیه حاکمیت و فضیلت عرب بر ایرانیان پوششی دروغین از اسلام بر تن کرده بود، هوشیارانه ترین تکیه گاه و شعار را انتخاب کرده بود. اول اصل «تفکیک اسلام از عرب» بود که به صورت اصل مشترک همه نهضت های ایرانی در آمد. دوم اصل «اثبات اصالت ملیت» بود که از متن صریح قرآن استنباط کرده بودند. (شریعتی، ۱۳۶۱، ج ۲۷: ۱۶۷) ابن اثیر نیز حرکت شعوبیه را یک واکنش طبیعی به مظالم دولتهای اموی از سوی ملل تازه مسلمان بالاخص ایرانیان می داند. (ابن اثیر، ۱۹۶۶، ج ۸: ۲۲۹)

با این وجود نباید شعوبیه را جنبشی یکدست دانست. چرا که به طور کلی دعوت آنان سه مرحله را طی نموده است. نخستین مرحله مساوات میان عرب و غیر عرب بود که با دلائل و تعلیمات اسلامی همراه بود و در غالب نهضت ادبی ظهور کرد. مرحله دوم دشمنی با جنس عرب بود که با روی کار آمدن عباسیان امکان فعالیت یافت و مرحله سوم دشمنی با عرب و هر چه منسوب به عرب بود. گروه اخیر از دایره دین و موازین شرع خارج شدند. (جاحظ بصری، ۱۳۳، ج ۷: ۲۲۰) به این ترتیب در طول تاریخ قرون نخستین اسلامی، واژه شعوبیه سه کاربرد متفاوت پیدا کرده است. یکی اهل تسویه که کلیه افراد بشر را در داشتن بدی ها و خوبی ها برابر و مساوی می داند، دوم کسانی که دشمن عرب و به برتری عجم بر عرب اعتقاد دارند و سوم مطلق کسانی که به برتری عرب بر سایر ملل معتقد نیستند (ممتحن، ۱۳۷۰: ۱۹۴) ابن عبدربه در العقد الفرید که یکی از منابع اصلی در مورد این جنبش است، شعوبیه را «اهل التسویه» (مساوات و برابری) می نامد و از قول آنان می نویسد «إنا ذهبنا إلى العدل و التسویه و أن الناس كلهم من طینة واحدة و سلالة رجل واحد: عموم افراد بشر از یک اصل و یک ریشه اند. همگی از یک پدر و مادر به دنیا آمده و هیچ گروهی را بر گروه دیگر برتری نیست» (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۳: ۳۵۱) وی درباره استدلالات شعوبیه می نویسد آنان به قول قرآن احتجاج می کردند که «المؤمنون إخوة» و یا اینکه پیامبر در حجه الوداع گفته بود «أیها الناس إن الله أذهب عنکم نخوة الجاهلیة و فخرها بالآباء، کلکم من آدم و آدم من تراب، لیس لعربی علی عجمی فضل إلا بالتقوی. ای مردم به درستی که خداوند نخوت جاهلیت و تفاخر به اجداد را از شما دور کرد. همه شما از آدمید و آدم از خاک است. عرب را بر غیر عرب هیچ فضیلت و برتری جز تقوی نیست.» (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۳: ۳۵۲؛ سیوطی ۱۹۸۱، ج ۱: ۴۶۷)

به این ترتیب نخستین پیروان شعوبیه، اصلاح گران آزاداندیشی بودند که بر پایه تعالیم اسلامی با تبعیض نژادی و تعصب جاهلی حاکم بر جامعه اسلامی در عصر اموی مبارزه می کردند. اما با مقاومت دستگاه خلافت در برابر این جنبش اصلاحی و تداوم سیاست های جاهلی، شعوبیه نیز به تدریج با فاصله گرفتن از اهداف اولیه، به سوی نوعی تفکر ملی گرایی کشیده شدند که در آن عرب و هر چه منسوب به عرب بود تحقیر می شد. در دوره نخست

نهضت شعوبیه «رهبران و روشنفکران، با هوشیاری و آگاهی و شناخت محیط و زمان بر اصل برابری ملت ها، تکیه داشتند و خود را اهل التسویه می خواندند و با شعار «التسویه بین العجم و العرب» سیاست اموی «التفضیل العرب علی العجم» را مطرح کردند ... اما در دوره بعد در برابر سرسختی و خشونت دشمن، اینان نیز با عکس العملی احساسی در جستجوی اثبات برتری نژاد خود برآمدند. در این انحراف از اصلی که شعوبیه بر پایه آن آغاز شده بود، آنان بر خلاف گذشته هم از یاری و تأیید منطبق قرآن محروم ماندند و هم از روح اسلام که در جامعه به شدت رواج یافت، دور افتادند. نهضت شعوبیه از اصل التسویه به اصل التفضیل نقل مکان کرد.» (شریعتی، ۱۳۶۱، ج ۲۷: ۱۷۲-۱۷۱) در این میان، جریانات سیاسی- مذهبی مانند حرکت ابومسلم خراسانی و حرکت خرم دینان، خاندان های قدرتمند ایرانی مانند؛ خاندان برمکی، آل طار و خاندان بنی سهل و امثالها در تقویت شعوبیه نقش بهسزایی ایفا نمودند.

۲- اندیشه شعوبی گری در ادب عربی [۱]

همانگونه که گفته شد شعوبیان به دلیل آنکه فاقد ابزارهای سیاسی - اجتماعی لازم جهت مقابله با حاکمیت تفکر جاهلی برتری عرب بر عجم بودند، به عنوان تنها راه ممکن، عرصه مبارزه را به حوزه فرهنگ و ادب کشاندند؛ حوزه ای که اتفاقاً اعراب بسیار بدان می بالیدند و نیاز به ابزار و امکانات گسترده نیز نداشت. شعوبیان تلاش داشتند تا به دور از درگیری های سیاسی - نظامی، با منطق و استدلال به مدعیات فضیلت جویانه اعراب که توسط امویان ترویج و تبلیغ می شد، پاسخ دهند. از همین رو بود که نخستین فعالیت های آنان در قالب یک نهضت بزرگ ادبی ظهور یافت.

نهضت ادبی شعوبیه با تسلط خارق العاده آنان به زبان عربی و خیل شاعران شهیر و مسلط به اوزان شعری قدیم و جدید و صاحب سبک، و نویسندگان توانا و مترجمان ماهر، تأثیری انکارناپذیر در ماندگاری این اندیشه داشت. بسیاری از نیروهای شعوبی پنهان و آشکار در گسترش این نهضت می کوشیدند. اهداف مورد هجوم این نهضت عمدتاً عرب و عربیت و در مراحل نهایی و رادیکال تر اسلام بود. ابتدا تلاش بر این بود که شعار «ایران منهای عرب و اسلام» مطرح شود. شعرای شعوبی قرن اول و دوم هجری چنین کوششی داشتند. آنان آشکارا بر روند باستان گرایی دامن می زدند و شعار بازگشت به هویت ملی و فرهنگی ایران را در شعر خود فریاد می زدند و با اتصال معنوی و احیاناً خونی به پادشاهان اساطیری و تاریخی و باستانی ایران، به اعراب هشدار می دادند که بهتر است به «جزیره العرب برگردند و به چرانیدن گوسفند و خوردن سوسمار بپردازند». پاکي و تفوق ذاتی نژاد ایرانی و بلند کردن کسری و شاپور و هرمزان و کوبیدن آنها بر سر مفاخر نژادی عرب و به

رخ کشیدن نبردهای تاریخی ایران و روم و ذلت و زبونی پادشاهان ترک در برابر شاهنشاهان ایران و تاخت و تاز اسبان و رژه خیل اسپهبدان و یال و کویال مرزبانان ساسانی و اینکه اینک کشور شیران و سرزمین دلیران، جایگاه گرگان و درنده خویان است، بیشترین مضامین سیاسی - تاریخی آثار ادبی شعوبیه را تشکیل می داد. سرودن چنین چکامه هایی سرشار از برتری نژادی و لبریز از غرور ملی در قرن اول هجری و به روزگار امویان، به راستی شجاعانه، گستاخانه و خطرناک می نمود. این حماسه ها گاه با مرثیه ای بلند در رثای گذشته و حسرت بر روزگار خوش پیشین همراه بود. این مرثیه معمولاً با احترام به اسلام پایان می یافت تا از تأثیر اجتماعی و انتشار عمومی آن نگاهد(ناث، ۱۳۷۱: ۳۸۰)

برترین فرایند نهضت ادبی شعوبیه، ایجاد کینه و نفرت شدید از اعراب بود. کینه و نفرتی که چاشنی نهضت بزرگ ضد عرب و اسلام منهای عرب گردید. به این صورت که شاعران شهیر نامدار و گمنام شعوبیه، با سرودن حماسه و هجا و مرثیه های جانسوز ملی و قومی، خاطرات تلخ گذشته نه چندان دور را به یاد نسل اول و دوم اعاجم و موالی می آوردند و رفتار شرم آور و مواضع ضد عجمی اعراب را خاطر نشان می ساختند. ترسیم هنرمندانه گذشته ای که اینک در مقایسه با وضع موجود، حسرت انگیز و باشکوه و غرور آفرین جلوه می کرد، تابلوها و تصاویری از روند باستان گرایی و دورنمایی از استقلال سیاسی و ملی و احراز فرهنگی بود. دیگر فرایند برتر جبهه ادبی شعوبیه، استخدام بسیار موفق فنون و اسالیب زبان عربی در نظم و نثر بود. تسلط جبهه ادبی شعوبیه بر حوزه های علمی و عامیانه شعر و نقل عرب، نیروهای مؤثر این جبهه را قادر ساخت تا در ساختار الفاظ، کلمات و قواعد ادبی زبان عربی دخل و تصرفات و ابتکاراتی داشته باشند و اوزان شعری و سنن ادبی عرب را در هم ریزند و الفاظ و اصطلاحات و ضرب المثلهای و متون دلخواه فارسی را قالب عربی دهند(همان، ۱۳۷۱: ۳۸۳-۳۸۱)

در مورد اندیشه شعوبیگری در ادب عربی باید به مفهوم مرکزی «مثالب» اشاره نمود. در نهضت ادبی شعوبیان معمولاً این مفهوم به همراه یک واژه دیگر به صورت مضاف به کار می رفت و مفهوم آن نوعی هجو نژادی و بیان مساوی و زشتی های اعراب و زندگی عربی بود. بخشی از این مثالب را برای نمونه افشای قانون جاهلی «استلحاق» و پخش بیوگرافی آکنده از فحشاء قبایلی و آنساب مجهول بزرگان و اشراف و رؤسای قبائل و قهرمانان و مفاخر عرب و خشونت زندگی بیابانی آنان تشکیل می داد. پیشینه مثالب نویسی به دوره معاویه بن ابوسفیان برمی گردد. زیاد بن ابیه در هراس از عدم اعتراف اعراب به قانون جاهلی استلحاق، تلاش کرد تا پیشدستی کند و به افشای معایب جاهلی عرب بپردازد. گفته می شود که او نخستین کسی است که کتاب مثالب عرب را نگاشت(همان، ۱۳۷۱: ۳۶۴) همین

اقدام توسط هیثم بن عدی از روایت گران مورد پسند شعوبیه و پس از آن توسط ادبای شعوبی دیگر استمرار یافت و به بخشی از ادبیات ماندگار عربی بدل شد.

در همین رابطه می‌توان به کتاب‌های میدان فی المثالب از علان بن حسن شعوبی، مثالب العرب از هشام بن محمد بن سائب کلبی، کتاب المثالب از ابو عبیده معمر بن مثنی، کتاب المثالب از هیثم بن عدی، مثالب الصغیر از هیثم بن عدی، مثالب الکبیر از هیثم بن عدی، کتاب المثالب از احمد بن حمد جهمی و مثالب العرب از یونس بن هارون اشاره نمود (ابن ندیم، ۱۳۸۱: صفحات متعدد) ابن علان شعوبی به شدت تحت حمایت خاندان ایرانی برآمده بوده. (امین، ۲۰۰۶: ۱۹۲ به بعد) گذشته از این باید به مفهوم «المنافره» نیز اشاره نمود. این اصطلاح به معنای تقابل دو قبیله، اهالی دو شهر، یا دو نژاد است. در این موارد اگر مطمئن باشیم که مقصود از نامی که به رساله‌ای داده شده و از آن با المنافره یاد شده، منافرت میان دو نژاد است در آن صورت چنین کتابی یا رساله‌ای را باید در ردیف آثار شعوبی‌گری قرار داد. مانند کتاب المنافرات ابو عبیده معمر بن مثنی (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۹).

در کنار مثالب‌نویسی شعوبیه، بیان فضائل و مفاخر نژادی عجم قرار داشت. تا آنجا که منابع تاریخی گزارش می‌دهند، نخستین جرعه‌های این بیان از حلقوم اسماعیل بن یسار برآمد؛ زمانی که او در برابر هشام خلیفه اموی به گذشته و پیشینه خود مفاخرت می‌کرد. این تفاحر نژادی از یک سو تا ساسانیان پیش می‌رفت و از دیگر سو، انبیاء عجم را سر حلقه خود قرار می‌داد. یعنی که «فخر» را در معنای کامل کلمه در «سلطنت» و «نبوت» عجم می‌یافت. شعرا و نویسندگان شعوبی در هر دو این حوزه (مثالب‌نویسی و تفاحر نژادی ایرانی) آثاری خلق کردند که همگی در ردیف مهمترین آثار ادب عربی قرار می‌گیرد.

بر این مبنا شعوبیه در آثار و اشعار خود معمولاً اعراب را مورد طعنه و تمسخر قرار می‌دادند و در باب انساب آنها، در باب آداب و درباره اخلاص و ایمان آنها سخن به میان می‌آوردند. در این میان زبان فارسی با ذخایر عظیم ادب ایران باستان مانند کلیله و دمنه، کتاب التاج، کتاب آئین نامه، کتاب خداینامه، کتاب کاروند، ویس و رامین، هزار افسانه، فهلویات و ترانه‌های خسروانی، دست مایه‌ای گرانبها بود که می‌توانست شعوبیه را در معرکه تفاحر پیش اندازد. بسیاری از اینگونه کتاب‌ها را شعوبیه به عربی ترجمه کردند و در نقل کتاب-هایی مانند خداینامه و امثال آن به عربی ظاهراً روح شعوبی بیش از ذوق معرفت‌جویی تأثیر داشت. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۳۸۵)

در این نهضت ادبی گسترده و بی‌مرز، شاعران، نویسندگان، مترجمان بنام و گمنام بسیاری مستقیم و غیر مستقیم فعالیت می‌کردند که ردپای آنان را به همراه نشانی از آثار و

عقایدشان باید در میان آثار و منابع تاریخی - ادبی عرب و اسلام جستجو نمود، همانند اسماعیل بن یسار، بشار بن بُرد، دیک الجن، زیاد اعجم، المُتوکللی، خُریمی، ابن خیاط، ابوالعطاء السندی و ... (صفا، ۱۳۶۸: ۲۶-۲۷) در این اینجا برای نمونه به دو مورد اسماعیل بن یسار آغازگر نهضت ادبی شعوبیه و بشار بن بُرد برجسته‌ترین ادیب و شاعر شعوبی - مسلک اشاره می‌شود.

در مورد آغاز نهضت ادبی شعوبیه باید از اسماعیل بن یسار نسائی (متوفی حدود ۱۱۰ هجری) شاعر پر آوازه شعوبی نام برد. او از پیشروان اندیشه شعوبی بود و نخستین کسی بود که این نهضت ادبی را آغاز کرد. او را با اعراب عداوتی بود. او دشمن عرب بود و به نژاد ایرانی خویش افتخار می‌کرد و اشعار زیادی در این خصوص سروده است. ابوالفرج اصفهانی درباره او می‌نویسد «اسماعیل مبتلی به عصبیت برای عجم و افتخار به ایرانیان بود و به سبب همین تعصب، پیوسته، او را می‌زدند و می‌راندند و از عطایا محروم می‌کردند» (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۷۲)

اسماعیل بن یسار درباره نژاد و اجداد ایرانی خویش سروده است:

رُبَّ خَالٍ مُتَوَجِّحٍ لِي وَ عَمٍّ	ماجد مجتدی کریم النصاب
أَمَّا سُمِّيَ الْفَوَارِسُ بِالْفَرِّ	س مضاهاة رفعه الأنساب
فَأَتْرَكِي الْفَخْرَ يَا أُمَامَ عَلَيْنَا	و اترکی الجور و انطقی بالصواب
وَ اسْأَلِي أَنْ جَهَلْتِ عَنَّا وَ عَنْهُمْ	کیف کنا فی سالف الأحقاب
أَذْ نُرَبِّي بِنَاتِنَا وَ تَدُدُّو	ن، سفهاها بناتکم فی التراب...

(اصفهانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۶۹)

ترجمه ابیات: «من عم و خال تاجدار بسیار دارم که همه بزرگوار و بخشنده و با اصل و نسبی بزرگ بوده‌اند. سواران را فوارس نامیدند تا در بلندی نسب به فرس [ایرانیان] شبیه شوند. پس ای أمامه [۲]! به ما فخر فروشی و ستم مکن و سخن درست بگویی و اگر نمی‌دانی، از احوال ما (ایرانیان) و ایشان (عربها) سؤال کن که در زمانهای گذشته چگونه بوده‌ایم. آن زمان که ما دخترانمان را تربیت می‌کردیم و شما از نادانی آنان را زنده به خاک مدفون می‌ساختید.»

اسماعیل حتی در حضور هشام بن عبد الملک خلیفه اموی نیز بر اندیشه شعوبی خود پای می‌فشرد. روزی او در حضور هشام، زمانی که خلیفه از او خواست تا برایش شعری بخواند، قطعه ای سرود که در تاریخ اندیشه شعوبی گری ماندگار گشت:

إِنِّي وَجَدْتُ مَا عُودِي بِذِي خَوَرٍ	عند الحفاظ و لا حوضي بهمذوم
أَصْلِي كَرِيمٌ وَ مَجْدِي لَا يُقَاسُ بِهِ	و لي لسان كحد السيف مسموم
أَحْمِي بِهِ مَجْدَ اقْوَامِ ذَوِي حَسَبٍ	من كل قرم بتاج الملك معموم

جَحَاجِحُ سَادَةِ بَلَجٍ مَرَازِبَةَ	جُرْدِ عِتَاقِ مَسَامِيحِ مَطَاعِيمِ
مَنْ مِثْلُ كَيْسَرِي وَ سَابُورِ الْجُنُودِ مَعَا	وَالْهَرَمَزَانَ لِفَخْرٍ أَوْ لَتَعْظِيمِ
أَسْدُ الْكُتَاتِبِ يَوْمَ الرَّوْعِ إِنْ زَحَفُوا	وَهُمْ أَذْلُو مُلُوكِ السُّرُكِ وَ الرُّومِ
يَمْشُونَ فِي حَلَقِ الْمَادِي سَابِغَةً	مَشَى الضَّرَاغِمَةَ الْأَسْدِ اللَّهَامِيمِ
هَنَاكَ إِنْ تَسْأَلِي تُسَبِّحِي بَأَنَّ لَنَا	جَرِثُومَةً قَهَرَتْ عِزَّ الْجِرَائِمِ

(اصفهانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۴۶۹)

ترجمه ابیات: «به جد تو سوگند، هنگام دفاع از شرف، چوبم سست و حوضم ویران نیست. اصل و ریشه‌ای کریم و بزرگ دارم و مجد و شرفم با دیگران قابل مقایسه نیست و زبانی چون تیزی شمشیر برنده و مسموم دارم. با این زبان، شرافت اقوام اصیل (ایرانی) را که همه از سروران بزرگ بودند و تاج بر سر داشتند، حمایت می‌کنم. سرداران و سرانی گشاه‌روی، مرزبان، پیشتاز، برگزیده، عطابخش و مهمان نواز. چه کسی چون خسرو انوشیروان و شاپور اول (سابور الجنود) و هرمزان شایسته افتخار و تعظیم است. آنان در روز حادثه وقتی حمله می‌کردند، شیران صف شکن بودند و شاهان ترک و روم را ذلیل می‌کردند. در زره‌های پولادین براق می‌خرامیدند همانگونه که شیران ژبان پیش آهنگ گام بر می‌دارند. در آنجا اگر بپرسی، خبر خواهی شد که اصل و تبار ما شوکت همه اقوام و نژادها را مقهور خود ساخته است.»

قرائت این شعر شعوبی در محضر خلیفه اموی، نمایشگر تقابل دو اندیشه رادیکال شعوبی و ضد شعوبی بود. تقابلی که در نهایت به کمک برتری سیاسی - نظامی در عمل به سود اندیشه ضد شعوبی تمام می‌شد. نمود این برتری عملی، شکنجه و سپس تبعید اسماعیل بن یسار در حضور خلیفه اموی بود. اما با این وجود ندای شعوبی‌گری، در ادب عربی، ماندگار شد و تجلی مقاومت ایرانی‌تبارها در برابر تفکر و تعصب جاهلی برتری عرب بود.

در اینکه اسماعیل بن یسار از پیشگامان نهضت شعوبی است تردیدی نیست اما ذکر این نکته ضروری است که علی‌رغم فعالیت پیشگامان این نهضت در دوران اموی و تأثیر انکارناپذیر آنها در تحولات سیاسی و اجتماعی دنیای اسلام در آن زمان، جنبش شعوبی هنوز «هویت» رسمی نداشته و اینکه ابوالفرج اصفهانی او را شعوبی دانسته به اعتبار نام و هویتی است که بعدها پیروان این طرز تفکر پیدا کردند و در زمان ابوالفرج که در قرن چهارم می‌زیسته این هویت شناخته شده بوده است. اندیشه شعوبی از همان نخستین سالهای ورود اعراب به ایران و یا دست کم از اولین سالهای خلافت اموی که عصبیت عربی به طور کامل جای مساوات و عدل اسلامی را گرفت، شکل گرفت و بسیاری از ایرانیان بدان باور داشتند، ولی به علت سلطه خشونت‌بار حکومت اموی و مقاوت سرسختانه آنان در برابر این جنبش، این اندیشه قدرت ظهور و بروز رسمی نیافت و تنها از آغاز خلافت بنی‌عباس است که این

مکتب با آزادی نسبی به وجود آمده امکان ظهور پیدا نمود. جنبش شعوبیه در آغاز خلافت مامون که مادرش ایرانی بود، علنی تر شد. (بهرامی احمدی، ۱۳۸۲: ۱۴۷)

در دوره عباسی، از همان ابتدا، آتش شعوبی گری توسط شعراء و ادبای بزرگ شعله ورتر گردید، چرا که مجال آن هم تا حدودی فراهم شده بوده بزرگانی چون؛ بشار، ابونواس، ابویعقوب خرمی، ابن مقفع، صالح بن عبدالقدوس، حماد عجرد، مطیع بن ایاس، حمیدبن ابان لاحقی، عبدالکریم بن ابی العوجاء مانوی، وحتی افشین بخشی از این مجموعه بودند.

ابومعاذ بشار بن بُرد طخارستانی (متوفی ۱۶۸ هجری) یکی دیگر از شعرای بزرگ شعوبی بود. بشار بزرگترین شاعر و نویسنده عرب در قرن دوم هجری بود. او در نظم و نثر عربی شیوه‌های ابتکاری و انقلابی آورد و سبک وحشی عصر جاهلی را به سبک متمدن عهد عباسی تبدیل نمود. او صاحب ذوقی سرشار و طبعی لطیف بود و مکتب جدیدی در تصنیف‌ها و غزل‌های عاشقانه به جود آورد.

او به نژاد ایرانی خود افتخار می‌کرد. هجوهای که از رجال عرب و شخص خلیفه با زبانی گزنده بر سر زبانها انداخته بود، همه را دشمن جان وی کرد. متعصبان ضد شعوبی او را متهم به کفر نمودند و مهدی عباسی را وادار به قتل وی ساختند. بشار در شعوبیت تعصب داشت و از عرب و انتساب به آنها بیزار می‌جست و می‌گفت من بنده خدایم نه مولای این عربکان. (اصفهانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۹۸) بشار هموطنان ایرانی خود را به ترک موالات و پیوستگی با اعراب و بازگشت به نژاد و ملیت خویش دعوت و تشویق می‌کرد:

اصبحت مولی ذی الجلال و بعضهم	مولی العریب فخذ بفخرک و افخر
مولاک اکرم من تمیم کلهها	اهل الفعال و من قریش المشعر
فارجع الی مولاک غیر مدافع	سبحان مولاک الأجل الأکبر

(بشار بن برد، ۱۹۷۷، ج ۴: ۸۳)

ترجمه ابیات: «تو ای بشار (خطاب به خود) امروز بنده خدای ذوالجلالی اما بعضی ها هستند که بنده عربکانند. این فخر را برای خود حفظ کن و بدان ببال. مولای تو از بنی تمیم که همه اهل کارهای بزرگند و از قریش که اهل مشعر (مکان مقدس) هستند، برتر و بزرگتر است. پس به سوی مولای خوی بازگرد که هیچ کس مزاحم تو نخواهد شد. پاک و منزّه است مولای تو که از همه باشکوهتر و بزرگتر است.»

بشار خود در جای دیگر روایت کرده است که چون نزد مهدی عباسی بار یافتم مرا گفت: ای بشار تو از چه قوم و نژادی؟ گفتم: زبان و جامه ام عربی لیکن نژادم ایرانی است. (اصفهانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۹۷) ای امیر المؤمنین همانطور که در این ابیات گفته ام:

و نبئت قوماً بهم جنّة	یقولون من ذا و کنت العلم
ألا أيها السائلی جاهدا	یعرفنی أنا أنف الکرم

نمت فی فی الکرام بنی عامرٍ فروعی و اصلی قریش العجم

(بشاربن برد، ۱۹۷۷، ج ۴: ۱۵۸)

ترجمه ابیات: «و مرا خبر دادند از قومی که گرفتار جنونند، می‌گویند: این کیست؟ در حالی که من چون کوه سرافراز و معروفم. ای آنکه درباره من سؤال می‌کنی و می‌کوشی تا مرا بشناسی، من بینی کرم و شرفم. شاخه‌هایم در بین بزرگانی چون بنی عامر رسته و ریشه و اصلم از قریش عجم است»
در مجلسی دیگر بشار در واکنش به اعرابی که گفته بود «مولی (ایرانی) را چه به شعر؟»

سرود:

و لا آبی علی مولی و جار	خلیلی لا أنام علی اقتسار
و عنه حین تأذن بالفخار	سأخبر فاخر الأعراب عني
و نادمت الکرام علی العفار	أحين كسيت بعد العری خراً
بنی الأحرار حسیبک من خسار	تفاخر یابن راعیة و راع
شركت الكلب فی ولغ الأطار	و كنت اذا ظمئت الی قراح
و یسیک امکارم صید فار	تُریغُ بخطبة كسر الموالی
و لم تعقل بدراج الدیار	و تعدو للقنافة تذریها
و ترعی الضان بالبلد القفار	و تتشعُ الشمال بلاسیها
فلیتک غائب فی حر نار	مقامک بیننا دنس علینا
علی مثلی من الحدث الکبار	و فخرک بین خنزیر و کلب

(همان: ۳۱۳-۳۱۰)

ترجمه ابیات: «ای دوست من، در برابر ستم و زور بی تفاوت نمی‌مانم و تن به بردگی و پناهندگی نمی‌دهم. آن وقت که اجازه مفاخرت بدهی به این اعرابی فخر فروش از پیشینه خود و او خبر خواهم داد. آیا اکنون که بعد از برهنگی بر تنت جامه خز پوشانده‌اند و در مجلس شراب با بزرگان همنشین و هم پیاله شده‌ای. به فرزندان و مردان آزاده فخر فروشی می‌کنی؟ ای پسر زن و مرد شترچران، بس کن از این فخر فروشی. تو وقتی تشنه بودی و به دنبال آب صاف می‌گشتی، با سگ در آبهای آلوده دور چادرها شرکت می‌نمودی. می‌خواهی با خطبه ای مقام موالی را بشکنی؟ یاد شکار موش باید فکر بزرگی را از سرت بیرون کند. و تو بودی که به دنبال خارپشت‌ها می‌گشتی که شکار کنی و نمی‌فهمیدی که درآج در دنیا چه چیز است! خود را با پوشیدن چو خا در برابر چو خا پوشان می‌آراستی و در بیابان‌های بی‌آب و علف گوسفند می‌چراندی! بودن تو میان ما لکه چرکی است بر ما، ای کاش در شعله آتش پنهان بودی. افتخار تو که همیشه بین خوک و سگ بوده‌ای، بر مانند من فاجعه‌ای بزرگ است.»

شاید بتوان گفت: متوکلی، شاعر منسوب به دربار متوکل عباسی از حیث مبارزه ادبی کار شعوبی گری را به اوج می‌رساند، خصوصاً آنجا که می‌گوید:

انا ابن الاکارم من نسل جم	و حائر ارت ملوک العجم
و طالب اوتارهم جهرة	فمن نام عن حقهم لم انم
فقل لبني هاشم اجمعين	هلموا الی الخلع قبل الندم

و عودو الی ارضکم بالحجاز لاکل الضباب و رعی الغنم
فانی ساعلو سریرالملوک بحد الحسام و حرف القلم

(امین، ۲۰۰۶، ج ۱: ۹۷)

عبارات بالا، مضمون روشنی از نوعی اندیشه شعوبی گری رادیکال ارائه می دهد. البته این خود واکنشی است به رادیکالیسم افراطی حاکمیت تفکر جاهلی برتری عرب است. اگر جنبه رادیکالیسم نهضت ادبی شعوبیه را نادیده بگیریم، از این راه شعوبیه بزرگترین تأثیر را در تاریخ خودآگاهی ملی ایرانیان پس از اسلام به جا گذاشت و این تأثیر هم ناشی از تبلیغات وسیع و مبارزات فکری و فرهنگی آنان در راه احیای گذشته بود و هم ناشی از ترمیم گسستگی تاریخی ایران بود. اما همانگونه که گفته شد در دوره بعد در برابر مقاومت و خشونت دستگاه خلافت اموی، اینان نیز با واکنشی احساسی در جستجوی اثبات برتری نژاد ایرانی خود بر آمدند و به ورطه رادیکالیسم افتادند. در این انحراف از اصلی که شعوبیه بر پایه آن آغاز شده بود (اصل تسویه)، آنان بر خلاف گذشته هم از یاری و تأیید منطق قرآن محروم ماندند و هم از روح اسلام که در جامعه به شدت رواج یافت دور افتادند.

در هر صورت آنچه که شعوبی گری را در ادب و شعر عربی برجسته و متمایز مینماید. وجود شاعرانی والامقام چون بشار بن برد، اسماعیل بن یسار، صالح بن عبدالقدوس، ابونواس اهوازی، ابودلامه و حتی صاحب بن عباد می باشند که شعر خود را جولان گاه اندیشه های تند شعوبی گری قرار داده بودند (بروکلمان، بی تا، ج ۲: ۲۱ به بعد)

۳- واکنش اندیشه ضد شعوبی گری در ادب عربی

بلافاصله پس از آغاز نهضت ادبی شعوبی گری، ادبا، خطبا و شعرای عرب با حمایت همه جانبه مادی و معنوی حاکمیت سیاسی، به مقابله به مثل پرداختند.

در میان افراد جریان مقابله با شعوبی گری عجم و ایرانی ها بر علیه اعراب، همه گروه آدمی پیدا می شد. هم افراد با اصل عرب وهم اعراب ایرانی تبار یا حتی ایرانی الاصل، جاحظ بعدی و این قتیبه دینوری از پیشگامان و اماکن این حرکت تقابلی به حساب می آیند. (کردعلی، ۱۹۸۱: ۳۴۴) از این دو نفر که بگذریم، جریان ضد شعوبی چندان از افراد صاحب نامی بهره نمی برده است. اینان فقط به قدرت حاکم تکیه داشته اند.

واکنش این ادبا نیز به نوبه خود، موجب خلق آثار ماندگار با مضامین ضد شعوبی در تاریخ و ادب عربی شد. فضل العرب و التنبیه علی علومه از عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، الانتصار فی الرد علی الشعوبیه از احمد بن محمد بن حمید جهمی و کتاب مفاخرة العرب و مفاخرة القبائل فی النسب از عمر بن مطرف کاتب (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۸۶ و ۱۲۴ و ۱۴۱) از این گونه اند. اما به لحاظ ادبی، یکی از شاخص ترین چهره های ضد

شعوبی، جاحظ ادیب و نویسنده بزرگ عرب است. به همین منظور و برای جلوگیری از اطاله کلام، در مقاله پیش رو صرفاً به اندیشه ضد شعوبی او و بازتاب آن در برخی از مهمترین آثار ادبی اش پرداخته می‌شود. البته جاحظ کتاب مستقلی در اندیشه ضد شعوبی گری نگاشته که از میان رفته است. اما بسیاری از مطالب آن در کتاب‌های دیگرش مانند البخلاء، البیان و التنبیین و الحیوان آمده است. گذشته از این اهمیت جاحظ در این است که او نخستین کسی است که از شعوبیه به عنوان یک فرقه و جنبش نام می‌برد. از همین منظر آثار او از منابع مهم شعوبیه است که عمدتاً با دید تند انتقادی به نگارش درآمده. جاحظ بصری از جمله افرادی است که تلاش می‌کند تا شعوبی گری را با زندقه، کفر مجوسیت، لهو لعب و شراب خواری همتراز کند و بعد هم در یک معادله نادرست آن را با عجم و فارسیان برابر بداند. (امین، ۲۰۰۶: ۲۱۸) او حتی تا آنجا پیش می‌رود که برای اثبات دیدگاه خود به هر درست و نادرستی متوسل می‌گردد. (جاحظ بصری، ۱۴۱۰، ج ۱: ۹۲)

هیچ جای چون و چرا نیست که جاحظ در نگاشته‌های خود تذبذب عجیبی داشته و در دفاع از هر اندیشه و یا رد آن تقریباً مانند یک سوفسطایی موضعگیری می‌کند. وی هم رساله «العثمانیه» را در دفاع از تسنن افراطی می‌نویسد و هم در رد بر «نابته» سخن می‌گوید و در برتری بنی هاشم مطلب می‌نویسد. او درباره شعوبیه موضع تندی داشته و آشکارا از در مخالفت درمی‌آید. جاحظ شعوبی گری را مدخل زندقه دانسته و نوشته است تردید در اسلام از شعوبی گری آغاز می‌شود. (جاحظ، ۱۴۱۰، ج ۲: ۱۸) استدلال کلی او هم این است که وقتی کسی با اهل اسلام یعنی عرب، دشمن شد، با خود اسلام هم دشمنی می‌کند. وقتی کسی با این لغت یعنی عربی، دشمنی کرد با جزیره العرب دشمنی کرده و کسی که کینه این جزیره را به دل گرفت، کینه‌ورزان به این جزیره را دوست خواهد داشت و این تا به آنجا می‌رسد که از اسلام جدا شود، چرا که به هر حال عرب بوده که اسلام را آورده و پیشگام این امر بوده است. (همان: ۱۹۱)

جاحظ که خود از مخالفان سرسخت شعوبیه و از مدافعان خلافت عربی است در آثار خود به عنوان یک ادیب، بویژه تلاش کرده تا طعنه‌های شعوبیه را بر ادب و بلاغت عرب نقل و نقد کند. طعنه‌های شعوبی معمولاً در قالب شعر هجایی بر سر اعراب فرو می‌آمد. این طعنه‌ها در ابعاد مختلف اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آداب و سنن بدوی - عربی بود. این طعنه‌ها آنقدر بر جاحظ گران آمده که «کتاب العصا»ی خود را که بخشی از البیان و التنبیین است در پاسخ به یکی از این طعنه‌ها (استفاده بیجا و بی‌مورد از عصا در هنگام خطبه و انشاد شعر) تألیف کرده است.

جاحظ درباره عقاید شعوبیه می نویسد آنان معتقدند اهل فارس در همه چیز از جمله خطابه، زبان و حتی آداب حرب بر اعراب برتری دارند و اینکه زبان فارسی دری فصیح ترین زبان‌ها است. شعوبیه رسوم و آداب خاص عرب را که ارتباطی با اسلام ندارد و بازمانده عهد جاهلی است، مسخره می‌کنند. شیوه آنان را در جنگ و در صلح و آیین آنان را در خطابه و شعر نیز تخطئه می‌کنند. حتی بلاغت آنها را که مایه تفاخر اعراب است، ناچیز و کم مایه می‌شمردند. شعوبیه می‌گویند: «در خطبه و خطابت گاه و بیگاه چوب دستی و عصا به دست گرفتن، در گفتگوی با مخالفان قافیه باختن و وزن ساختن و یا نثر ناموزون تحویل دادن، مجمل بافی و خلاصه گویی نابجا، در فخر فروشی و مخالف خوانی سجع ساختن، نثر بی جا و بی مورد در خطبه‌ها ... بین خطابه و عصا و کمان چه نسبتی بر قرار است. عصا به دست گرفتن روش اعراب بدوی بیابانگرد شترچران جاهلی بوده است. از اینها گذشته شما عرب‌ها به خطابت خود می‌نازید: اولاً خطابت در میان کلیه ملت‌ها حتی سیاهان بومی ساری و جاری است و ثانیاً خوب می‌دانید که عجم‌ها در خطابت همیشه دست بالا را داشته‌اند و می‌دانیم که سخنورترین مردم روی زمین ایرانیان‌اند ... و فصیح‌ترین کلام پارسی، فارسی دری است ... و هر کس نیازمند عقل و ادب و حکم و امثال فارسی است و خواهان الفاظ لطیفه و معانی شریفه آن است باید کتاب سیرالملوک را بخواند ... و این در حالی بود که شما عرب‌ها شتر و گاو می‌چرانید و بنا به همان عادت جاهلی خود در سفر و حضر، گاه و بیگاه چوبدستی و عصای چوپانی و شترچرانی تان را به دست دارید» (جاحظ، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۰-۱۲) تمامی این طعنه‌ها و نقدها و هجوها که جاحظ از زبان شعوبیه نقل می‌کند با شواهدی از شعر جاهلی همراه است.

جاحظ نیز در مقام پاسخ، شواهد شعوبیه را رد می‌کند و اشعاری از جاهلیت علیه این شواهد می‌آورد. می‌گوید که موسی و عیسی و سلیمان عصا به دست داشته‌اند و این از افتخارات عرب است. آنگاه جاحظ بر می‌آشوبد که «بدان و آگاه باشد که قومی نابکارتر از شعوبیه پیدا نمی‌شود که در دشمنی با دین و آبروریزی مسلمین تا این اندازه هتاک و گستاخ باشد». جاحظ چنین حمله و هجومی را ناشی از حسد و کینه دیرینه‌ای می‌داند که مانند آتشی سوزان زیر خاکستر سرد پنهان بوده و اینک شعله می‌کشد. جاحظ علت عصبانیت و جر و بحث خود را دفاع از اسلام می‌داند و با استناد به شعر هجوآلود بشار بن برد که عصا را نشانه بردگی و خواری عرب می‌داند (الحرُّ یلحی و العَصا للعبدِ - و لیس للملحفِ مثلُ الرِّدِّ)، شعوبیه را متهم می‌کند که در طعنه بر عصای عرب در واقع به پیامبر

اسلام طعنه می زنند، زیرا آن حضرت قبل از بعثت چوبدستی در دست داشته است. (جاحظ، ۱۴۱۰، ج ۴۰: ۳۰-۳۰)

علاوه بر کتاب العصا، جاحظ در پایان کتاب البخلاء فصلی را به نحوه معیشت عرب بیابانی و انواع خوراک آنان و اشعاری که در این زمینه هست اختصاص داده تا علی رغم شعوبیه که اعراب را به «تزیید فی خشونته عیشهم و خشنونه ملبسهم و تنقص من نعیمهم و رفاغه عیشهم - ناهمواری در زندگانی و زبری لباس و بدی خوراک و عدم رفاهیت و فقدان تنعم» نکوهیده و در این باب مبالغه ورزیده اند، ثابت کرده باشد که عربها هنگام سبزیسالی از نوعی رفاه و خوراک خوب و زندگی خوش محروم نبوده اند و برای آنکه جوابی هم به طعنه‌ها و تعریف‌های شعوبیان افراطی داده باشد در اوایل کتاب، حکایاتی را که در موضوع «بخل خراسانیان بویژه اهل مرو» بر سر زبانها بود، گردآوری کرده که البته خالی از اغراق و شائبه هجو سیاسی نیست (جاحظ، ۱۹۷۷م: ۱۶ و ۱۴۵) مسلم است که انگیزه آوردن این حکایات علیه اهل خراسان بویژه مرو، گرایش ضد شعوبی جاحظ بوده است (ذکاوتی، ۱۳۶۷: ۱۰۶) علاوه بر البخلاء، جاحظ کتاب معروف خود، الحیوان را نیز در پاسخ به شعوبیه نوشته است. او در الحیوان می‌کوشد تا برتری حیوانات عربی صحرا را ثابت کند (ناث، ۱۳۷۱: ۲۵۵)

نتیجه

همانگونه که در آغاز اشاره شد، ادبیات هر جامعه عرصه نمود و تجلی اندیشه‌ها و ذهنیت‌های حاکم بر آن جامعه است. چرا که بسیاری از صاحبان این اندیشه‌ها و ذهنیت‌ها به دلیل نداشتن ابزارهای مادی برای بیان و ترویج آنها، ادبیات را جولانگاه بی‌خطر و البته ماندگاری می‌یابند که در آن می‌توانند به راحتی و در قالبی ادبی - هنری به ارائه آرمان‌ها، خواست‌ها، بیم‌ها، امیدها و در مجموع ذهنیت‌ها و اندیشه‌های خود بپردازند. صاحبان اندیشه شعوبی‌گری نیز از این قاعده مستثنی نبودند و با تمام توانایی و به یاری پشتوانه عظیم فکری و فرهنگی ایران باستان و البته نبوغ خارق العاده خود، نهضت ادبی بزرگی راه انداختند که در آن شعرا و ادبای شعوبی نوک پیکان، حملات خود را به سوی اندیشه جاهلی برتری نژاد عرب قرار داده بودند. آنان مجبور بودند تا تمام مساعی خود را در خلق آثاری فاخر به کار برند تا در فضای سنگین حاکمیت اندیشه مقابل، توان ماندگاری و اثرگذاری داشته باشند. همین عامل سبب، خلق نوع خاصی ادبیات در ادب عربی گردید که می‌توان آن را ادب شعوبی نام نهاد. در طرف مقابل نیز ادبا و خطبای حافظ وضع موجود،

در تلاشی یکسان، آثار و قطعاتی خلق نمودند تا در حد امکان، اثرگذاری و ماندگاری ادبیات شعوبی را تحت الشعاع قرار دهند. این تلاش نیز به نوبه خود جریانی از ادب ضد شعوبی را به راه انداخت.

جدای از بحث حقانیت و میزان درستی و نادرستی هر یک از این دو اندیشه (شعوبی و ضد شعوبی)، این کنش و واکنش ادبی متقابل و آثار فاخری که در این میان خلق شدند، یک گام مهم در رشد و تحول و غنای ادب عربی شد. به عبارت دیگر پدیدار شدن گرایش‌های شعوبی و ضد شعوبی در تاریخ ادبیات عربی را باید نقطه عطفی در تحول این ادبیات دانست. تحولی که هم نمایشگر فضای عمومی جامعه اسلامی در قرون نخستین هجری است و هم نشانگر ظرفیت ادب عربی در تجلی این فضای عمومی (اندیشه‌ها و ذهنیت‌های اقشار مختلف مردم مسلمان).

یادداشت‌ها

- ۱- در مجله آئینه پژوهش شماره ۳۸ (خرداد و تیر ۱۳۷۵) مقاله‌ای با عنوان شعوبی‌گری و ضد شعوبی‌گری در ادبیات اسلامی به قلم رسول جعفریان منتشر شده است. منتها همان گونه که نویسنده این مقاله خود خاطر نشان کرده است، این مقاله صرفاً مروری است بر کتابشناسی حرکت شعوبیه در دو بخش متون کهن و جدید در زبان فارسی و عربی.
- ۲- امامه: منادای مرخم، نام معشوقه اسماعیل بن یسار

کتابنامه

الف- کتابها

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ۱- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵)، «چالش میان فارسی و عربی»، تهران: توس، چاپ اول.
- ۲- ابن اثیر، ضیاء الدین بن علی (۱۹۶۶)، «الکامل فی التاریخ» بیروت: دارالصادر، ط ۱.
- ۳- ابن عبدربه الاندلسی، احمد بن محمد (۱۹۸۳/۱۴۰۴)، «العقد الفرید»، الجزء الثالث، تحقیق: عبد المجید الترحینی، بیروت: دار الکتب العلمیه چاپ دوم.
- ۴- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱)، «الفهرست»، ترجمه: رضا تجدد، تهران: اساطیر.
- ۵- اصفهانی، ابوالفرج (۱۳۶۸)، «برگزیده الأغانی»، ترجمه و تلخیص: محمد حسین مشایخ، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

- ۶- آمین، احمد، (۱۴۲۷/۲۰۰۶)، «ضحی الاسلام»، الجزء الأول، بیروت، المكتبة العصرية، ط ۴.
- ۷- امینی، عبدالحسین احمد (۱۳۸۷هـ/۱۹۶۷م)، «الغدير في الكتاب والسنة والادب»، الجزء السادس، بیروت: دار الكتاب العربي، ط ۲.
- ۸- بروکلیمان، کارل (بی تا)، «تاریخ الأدب العربي» نقله الى العربية: يعقوب بكر- رمضان عبدالنواب، قم: دارالكتاب الاسلامی، ط ۱.
- ۹- بشارین برد (۱۹۷۷)، «دیوان» قدم له الدكتور صلاح الدين الهوارى، بیروت: دارالمکتب، ط ۱.
- ۱۰- جاحظ بصری، ابن عثمان عمر بن بحر (۱۳۲۳)، «الحيوان»، قاهره: دارالمعارف، ط ۱.
- ۱۱- _____ (۱۴۱۰ق)، «البيان والتبيين»، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، بیروت: دارالفکر، ط ۳.
- ۱۲- _____ (۱۹۷۷م)، «البخلاء»، بیروت: دارالقلم، ط ۱.
- ۱۳- ذکاو تی قراگوزلو، علیرضا (۱۳۶۷)، «زندگی و آثار جاحظ»، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۴- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، «تاریخ ایران بعد از اسلام»، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۱۵- سیوطی، جلال الدین (۱۹۸۱م) «الجامع الصغير»، بیروت: دارالفکر، ط ۱.
- ۱۶- شریعتی، علی (۱۳۶۱)، «مجموعه آثار (بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی)»، ج ۲۷، تهران: انتشارات الهام، چاپ دوم.
- ۱۷- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۸)، «تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی»، تهران: فردوس، چاپ نهم.
- ۱۸- ضیف، شوقی (۱۴۲۷هـ)، «تاریخ الادب العربي (العصر العباسی الاول)»، قم: ذوی القربی، ط ۲.
- ۱۹- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۳)، «تاریخ طبری»، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- ۲۰- کرد علی، محمد (۱۹۸۱)، «رسائل البغاء» بیروت: دارالصادر، ط ۱.
- ۲۱- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵)، «مروج الذهب و معادن الجوهر»، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۲۲- ممتحن، حسینعلی (۱۳۷۰)، «نهضت شعوبیه: جنبش مقاومت ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی»، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی، چاپ دوم.
- ۲۳- ناث، ر. و گلذیهر (۱۳۷۱)، «اسلام در ایران و شعوبیه»، ترجمه و تحقیق: و تألیف محمود رضا افتخارزاده، تهران: مؤسسه نشر میراث های تاریخی اسلام و ایران.

ب- مجله ها

- ۲۴- بهرامی احمدی، حمید (۱۳۸۲)، «شعوبیه و تاثیرات آن در سیاست و ادب ایران و جهان اسلام»، مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، «شماره ۱۸ و ۱۹».

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب هریزی) سال دوم، دوره جدید، شماره دو، اسفند ۱۳۸۹ / ۳۹

- ۲۵- جعفریان، رسول (۱۳۷۵)، «شعوبی گری و ضد شعوبی گری در ادبیات اسلام»، مجله آئینه پژوهش، شماره ۳۸.
- ۲۶- هداره، محمد مصطفی (۱۳۸۲)، «تأثیر فرهنگ ایران در ادبیات عرب قرن دوم هجری»، ترجمه بسام علی رباعه، مجله نامه پارسی، سال هشتم، شماره اول.

فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی-پژوهشی)
سال دوم، دور هی جدید، شماره‌ی دوم، اسفند ۱۳۸۹

الفکره الشعوبیة و التیار المعارض، لها فی الأدب العربی*

حسین حاتمی
الماجیسترالباحث فی الثقافة الاسلامیة و تاریخ ایران الاسلامی

الملخص

الأدب فی إحدى المعانی و من المنظر الإجتماعی تكون موضعا لتبلور الآراء، النفسانیات، الوعود، الآمال، الطلبات و الانعكاسات الذهنیة المتداولة فی مجتمع من المجامع البشریة. بناءً علی التعریف هذا، بروز الفكرة الشعوبیة و الفكرة اللا شعوبیة يكون بمثابة تیار اجتماعی فی اولى القرون الاسلامیة حیث یمكن ان نبحت عنها فی الآداب العربیة. لقد قام بعض الشخصیات، ذات النزعات الشعوبیة، الذین لم یکن لديهم الامکانیات السیاسیة قاموا لایجاد نهضة ادبیة طالبة التسویة و العدالة، امام الجبهة التی كانت تطالب بتفضیل العنصریة ذات النزعات العربیة الجاهلیة و كما قام عددٌ من الادباء و العلماء، قاموا بحركة معادیة لهذه النهضة بنفس السلاح الذی أشرنا الیه، یعنی سلاح الادب. هذه التیارات المتقابلة قد أدت الی خلق آثار عظیمة فی الشعر العربی و نثره و البحث هذا یمسعی أن یشیر الی بعض الجهات المعینه لهذین التیارین المعارضین و تبلورهما فی الادب العربی و تاریخیه و آثاره الادبیة.

الكلمات الدلیلیة

النزعة الشعوبیة، المعارضة أمام الشعوبیة، الأدب العربی، التفاخر العنصری، التسویة، العدالة.

* - تاریخ الوصول: ۱۳۸۹/۱۰/۱۰ تاریخ القبول: ۱۳۸۹/۱۲/۲۵

عنوان بريد الكاتب الالکترونی: hatamy_varzaneh@yahoo.com